

**عصر رضوی**

حضرت امام رضا - علیه السلام - پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سال ۱۸۳ هجری در ۳۵ سالگی، عهده‌دار مقام مامت شد...



حضرت امام رضا - علیه السلام - پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سال ۱۸۳ هجری در ۳۵ سالگی، عهده‌دار مقام مامت شد. دوره امامت ایشان بیست‌سال بود که ده سال نخست آن با خلافت «هارون الرشید»، پنج‌سال با خلافت «محمد امین» و پنج‌سال آخر با خلافت «عبدالله المأمون» معاصر بود.

با شهادت امام موسی کاظم (ع)، سیاست ضد علوی عباسیان با شکست مواجه شد. مردم بیش از پیش به اهل بیت عصمت (ع) گرایش پیدا کردند و این گرایش حتی در میان خانواده خلفا و درباریان نیز رسوخ کرد. چنانکه گویند: زبیده، همسر رشید و نوه منصور و بزرگترین زن عباسی، شیعه شد و چون هارون الرشید از آن آگاهی یافت، سوگند خورد که طلاقش دهد. روایت شده است که وقتی جسد مطهر امام کاظم (ع) را به جمع پاسبانان حکومت آوردند و با سخنان زشت‌خبر مرگ آن بزرگوار را اعلام کردند، سلیمان، پسر منصور دوانیقی، فرزندان و غلامانش را فرمان داد جلوی این کار را بگیرند. او، خود، با پای برهنه در پی جنازه حرکت کرد و قضیه را کتبا به اطلاع هارون الرشید رساند. هارون در پاسخ گفت: ای عمو، صله رحم کردی، خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ به خدا سوگند، سندی بن‌شاهک این کار را به دستور ما انجام نداده است.

همه این کارها به خاطر هراس از شورش علویان سامان یافت. چه اینکه سلیمان بن ابی‌جعفر نیز از برگزیدگان دولت عباسی بود. مؤید این سخن اظهارات هارون در پاسخ به یحیی بن‌خالد برمکی است. یحیی نخست در باره امام کاظم (ع) سعایت کرد و مقدمات شهادت آن حضرت را فراهم آورد؛ آنگاه در باره امام رضا (ع) به هارون گفت: پس از موسی بن‌جعفر پسرش جای او نشسته، ادعای امامت می‌کند.

هارون، از عواقب قتل موسی بن‌جعفر (ع) بیم داشت، به یحیی گفت: آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می‌خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویان را بکشم؟

امام رضا (ع) با استفاده از فرصت بدست آمده، آشکارا اظهار امامت کرده؛ در حالی که می‌دانیم امام صادق (ع)، پنج نفر را وصی خود خواند تا وصی برگزیده از گزند دشمنان در امان ماند.

بدین ترتیب باید گفت که عباسیان طی ۱۵ سال آغازین امامت امام رضا (ع) یا در هراس از علویان به سر می‌بردند و یا به منازعات داخلی بین دو برادر، امین و مأمون، مشغول بودند. سرانجام، پنج روز پیش از پایان محرم سال ۱۹۸ ق، امین از خلافت خلع و به قتل رسید. در این دوره حکومت‌های مستقلی چون «ادارسه» و «اغالیه» پای گرفتند و قیام ابوالسرایا روی داد. در این قیام بیش از بیست‌هزار نفر شرکت داشتند و شهرهای زیادی به تصرف قیام‌کنندگان در آمد. در سال ۱۹۹ هجری، ابوالسرایا به دست نظامیان مأمون کشته شد.

نام برخی از والیان شهرهای تصرف شده چنین بود:

والی کوفه؛ اسماعیل بن علی بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) والی یمن؛ ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) والی اهواز؛ زید بن موسی بن جعفر (ع) (زیدالنار) والی بصره؛ عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب والی مکه؛ حسن بن حسن افسس والی واسط؛ جعفر بن محمد بن زید بن علی واسط؛ حسین بن ابراهیم بن امام حسن (ع) ولایتعهدی امام رضا (ع)

تزلزل شخصیت مأمون و قیامها و حکومت‌های مستقلی که در اندک مدتی جان گرفته بود، او را بر آن داشت تا به همان سیاست پیشین عباسیان، که با شعارهایی به نفع علویان حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشد.

بیشتر حکومت‌های به استقلال رسیده و عموم قیام‌کنندگان و رهبران آنها از خاندان پیامبر بودند. چنانکه در قیام ابوالسرایا دو تن از برادران امام رضا (ع) ولایت‌یمن و اهواز را به دست گرفته بودند. مأمون، که پس از شهادت امام کاظم (ع) از امامت علی بن موسی الرضا (ع) آگاهی داشت، وی را ولیعهد خود ساخت تا آتش انقلابها و شورشهای شیعی را فرو نشاند.

احمد شبلی می‌گوید: ... چه بسا انگیزه بیعت گرفتن مأمون برای ولایتعهدی امام رضا (ع) آن بود که می‌خواست به آمال اهل خراسان پاسخ بدهد؛ زیرا آنان به اولاد علی (ع) تمایل بیشتری داشتند.

علامه جعفر مرتضی حسینی می‌گوید:

در ارزیابی شورشهای ضد عباسی به این نکته پی می‌بریم که از سوی علویان خطری جدی آنان را تهدید می‌کرد؛ زیرا این شورشها در مناطق بسیار حساسی برمی‌خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیر

قابل انکاری برخوردار بودند و بدان لحاظ هرگز با عباسیان قابل مقایسه نبودند.

اینکه مردم رهبران این شورشها را تایید می‌کردند و دعوتشان را به سرعت پاسخ می‌گفتند، خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت از خلافت عباسیان و نیز شدت خشمشان که بر اثر استبداد، ظلم و رفتارشان با مردم و بویژه با علویان برانگیخته شده بود.

در این میان، مامون بیش از هر کس دیگری می‌دانست که اگر امام رضا(ع) بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری بپردازد، چه فاجعه‌ای در انتظارش است.

با توجه به موقعیت پیش آمده، مامون باید دست‌به‌کاری می‌زد تا از ورطه هلاکت رهایی یابد. فرو نشاندن شورشهای علویان، مشروعیت‌بخشیدن به حکومت عباسی، از میان بردن محبوبیت علویان، جلب اعتماد و مهر اعراب، خشنود ساختن عباسیان، مستمر ساختن تایید ایرانیان، تقویت حسن اطمینان مردم به خلیفه‌ای که برادر خود را کشته است و از میان بردن خطر قیام رضوی بخشی از حقایقی بود که مامون را در اندیشه نیرنگ فرو برد.

او چنان اندیشید که برای خلافت امام رضا(ع) از مردم بیعت‌بگیرد، تا امام را خلیفه مسلمانان و امیر بنی‌هاشم، اعم از عباسیان و طالبیان، قرار دهد. حضرت امام رضا(ع) با پیشنهاد مامون مخالفت کرد. اصرار مامون و خودداری امام دو ماه به طول انجامید. سرانجام خلیفه به حضرت رضا(ع) چنین پیام داد:

«... تو همیشه به گونه ناخوشایندی با من برخورد می‌کنی، در حالی که تو را از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولیعهدی را پذیرفتی که هیچ، و گر نه مجبور خواهم کرد که آن را بپذیری، اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد».

ناگفته پیداست که پیشنهاد خلافت هرگز جدی نبود، چگونه ممکن بود مامون، که برای به دست آوردن خلافت برادرش را از میان برد و عباسیان را از خود رنجاند، آن را به امام(ع) واگذار کند؟

این برنامه، مقدمه مساله ولایتعهدی امام رضا(ع) بود؛ مساله‌ای که حضرت(ع) دلایل پذیرش آن را چنین بیان کرده است:

۱. روزی «ابن‌عرفه» از امام پرسید: به چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟ امام جواب داد: به همان انگیزه‌ای که جدم علی(ع) را به ورود در شورا وادار کرد.

۲. امام در پاسخ ریان، یکی از یارانش، فرمود: ... خدا می‌داند چقدر از این کار بدم می‌آمد. ولی چون مرا مجبور کردند که میان کشته شدن یا ولایتعهدی یکی را برگزینم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشانید و من تحت فشار بودم. در این روایت امام پذیرش ولایتعهدی را به پذیرش خزانهداری از سوی حضرت یوسف مانند می‌کند.

مامون در برابر اعتراض عباسیان به مساله ولایتعهدی امام رضا(ع) چنین گفت: «این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما بخواند و به ملک و خلافت ما اعتراف کند. در ضمن شیفتگانش بدانند که او چنانکه ادعا می‌کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او. همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم».

اکنون که این شیوه را پیش گرفته، در کارش مرتکب خطا شدیم، و با بزرگ کردن او خود را در لبه پرتگاه قرار دادیم، نباید در کارش سهل‌انگاری کنیم. بدین جهت باید کم‌کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم؛ باید او را پیش مردم به صورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت نداشته باشد. سپس در باره او چنان چاره‌اندیشی کنیم که از خطرات احتمالی‌اش جلوگیری کرده باشیم».

هجرت امام رضا(ع) به ایران

وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مامون استقرار پذیرفت. مامون ضمن نامه‌های متعدد از امام رضا(ع) خواست تا همراه بزرگان علوی به خراسان بیاید و چون با مخالفت امام رو به رو شد، پیکی برای انتقال امام رضا(ع) روانه مدینه کرد.

صدوق از محول سجستانی نقل می‌کند: زمانی که پیکی برای بردن امام رضا(ع) به خراسان وارد مدینه شد، من آنجا بودم. امام برای خداحافظی از رسول خدا(ص) به حرم آمد. او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده، دوباره به سوی آرامگاه رسول خدا(ص) بازگشت و با صدای بلند گریست. من به امام نزدیک شده، سلام کردم و علت این امر را جویا شدم. امام در جواب

فرمود: «من از جوار جدم بیرون می‌روم و در غربت از دنیا خواهم رفت...»

حسن بن علی و شاء نقل می‌کند که، امام به من فرمود:

وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، اعضای خانواده‌ام را جمع کردم و دستور دادم برایم چنان گریه کنند که صدایشان را بشنوم. سپس میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کردم و گفتم: من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

مامون دستور داد امام رضا(ع) را از مسیر بصره، اهواز و فارس به مرو ببرند. چون بیم آن داشت اگر امام از راه کوفه، جبل و قم حرکت کند، مهرورزی شیعیان شهرهای فوق، حکومت مامون را به خطر اندازد. «تاریخ قم»، که از کهن‌ترین کتب موجود جهان تشیع است، هجرت امام رضا(ع) را چنین نقل می‌کند:

«... مامون رضا را از مرو به مدینه در صحبت رجاء بن‌الضحاک به راه بصره و فارس و اهواز [به طوس آورد] و از برای او در آخر سنه مائین بیعت‌به ولایت عهد بستند و امام علی بن‌موسی الرضا علیهما السلام را به طوس زهر داد و روز دوشنبه، شش روز از ماه صفر مانده، سنه ثلاث و مائین مدفون آمد و عمر او چهل و نه سال و چند ماه بوده است، و مدت ولایت عهد دو سال و چهار ماه و قبر و تربت او به دیهیبست از دیهه‌های طوس که آنرا سناباد می‌خوانند، به نزدیک نوقان در سرای حمید بن‌عبدالحمید

الطائی الطوسی در پهلوی رشید...».

هجرت امام رضا(ع) یک مهاجرت سیاسی اجباری بود که در سال ۲۰۰ هجری به دستور خلیفه وقت انجام شد. مسیر هجرت امام از مدینه به مرو چنین است:

در جریان هجرت حضرت رضا(ع) سه مساله عمده روی داد که به ترتیب عبارت است از:

بیماری آن بزرگوار در اهواز، استقبال مردم در نیشابور و بیان حدیث سلسله الذهب و زندانی شدن در سرخس.

با توجه به استقبال بی نظیر مردم نیشابور از امام رضا(ع) و بیان حدیث سلسله الذهب از سوی آن حضرت، رژیم عباسی چنان شایع کرد که امام رضا(ع) ادعای الوهیت کرده، او را بدین اتهام در سرخس زندانی ساخت.

اینکه امام(ع) چه مدت در زندان بود، معلوم نیست. ولی این واقعه نشان می‌دهد که پذیرش ولایتعهدی امری تحمیلی بود. با ورود امام به مرو، مامون برای انجام یافتن نقشه‌اش استقبال باشکوهی از وی به عمل آورد و پس از پذیرش ولایتعهدی از سوی امام، به نام آن جناب سکه زد.

ماهنامه کوثر

سید علیرضا سید کباری

۱. مدینه

۲. مکه (برخی این شهر را مسیر هجرت نمی‌دانند).

۳. نجاج

۴. بصره

۵. اهواز

۶. اربق (اریک)

۷. ارجان (بهبهان)

۸. ابرکوه (ابرقوه)

۹. ده شیر (فراشاه)

۱۰. یزد

۱۱. قدمگاه خرانق (مشهدک)

۱۲. رباط پشت‌بادام

۱۳. نیشابور

۱۴. قدمگاه نیشابور

۱۵. ده سرخ

۱۶. طوس

۱۷. سرخس

۱۸. مرو